

قواعد فقهیه (درس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه)

گرایش فقه و اصول

(قاعده لاضرر)

استاد: حجت الاسلام والمسلمین آل‌وستانی
آموزشیار: آقای محمد تقی خواجوی

مقدمه

بحث پیرامون احتمالات و نظریات مختلف درباره مقصود از حدیث لا ضرر بوده است ، در درس های گذشته سه احتمال مورد نقد و بررسی قرار گرفت، در این درس مصنف به بیان نظریه چهارم یعنی مختار محقق خراسانی می پردازد.

مختار محقق خراسانی این است که حدیث لا ضرر در مقام بیان نفی هر حکم ضرری با لسان نفی موضوع می باشد. مصنف در توضیح مبنای محقق خراسانی ابتدا در مقام فرق گذاری بین نظریه سوم ، یعنی مختار مشهور متأخرین با نظریه چهارم ، یعنی نظریه محقق خراسانی می پردازد و سپس استدلال بر نظریه چهارم را ذکر می کنند ، سپس در مقام نقد نظریه مرحوم آخوند بر می آیند.

در این مقاله برای فهم بهتر مطلب، ابتدا مدعا و دلیل محقق خراسانی ذکر شده و بعد به نقد و بررسی و مقایسه آن با نظریه مشهور متأخرین پرداخته می می شود.

متن

[- المقصود من قاعدة لا ضرر... قد اختلفت الاجابة عن هذا التساؤل أ- انّ المقصود النهى و إفادة تحريم الضرر تكليفا...
ب- ان المقصود نفى الضرر غير المتدارك. و هذا هو المنسوب للفاضل التونى...ج- ان المقصود نفى تشريع الحكم الذى
يستلزم الضرر و يسببه...]

الاستدلال على الرأى الرابع

و الرأى الرابع يرى ان المقصود من الحديث نفى الحكم بلسان نفى الموضوع.

و الفرق بين هذا الرأى و الرأى الثالث: أنّ الثالث يجعل كلمة الضرر مستعملة فى الحكم و دالّة عليه، بينما هذا الرأى يرى أنّها مستعملة فى الموضوع دون الحكم، ففى قولنا: الوضوء واجب يكون الوضوء بمنزلة الموضوع و الوجوب حكما، و على الرأى الثالث تكون كلمة «الضرر» مستعملة فى الوجوب، بينما على الرأى الرابع تكون مستعملة فى الوضوء. هذا فارق.

و فارق ثانٍ أنّه على الرأى الثالث ينتفى الحكم كلّما استوجب الضرر، سواء كان الضرر بسبب موضوعه أو بعض مقدماته، و هذا بخلافه على الرأى الرابع فانه لا ينتفى إلّا إذا كان موضوعه ضرريا، و لا يكفى لانتفائه كون مقدماته ضررية.

ففى مثال الوضوء تارة نفترض ان الوضوء نفسه ضررى، و أخرى يفترض ان مقدمات تحصيل الوضوء تستوجب الضرر، ففى الحالة الاولى يرتفع وجوب الوضوء بدون فرق بين الاحتمالين، و فى الحالة الثانية يرتفع وجوب الوضوء على الاحتمال الثالث و لا يرتفع على الاحتمال الرابع.

و استدلال الآخوند على رأيه هذا بأنّه: بعد عدم امكان إرادة نفى الحقيقة حقيقة، فاقرب المجازات هو نفيها ادعاء، مضافا إلى ان التركيب المذكور كثيرا ما يستعمل فى النفى الادعائى بخلاف غيره من المعانى.

مناقشة الرأى الرابع

و يمكن ان يناقش الرأى المذكور بانّ فكرة نفى الحكم بلسان نفى موضوعه يصعب تطبيقها فى المقام، ففى مثل قولنا: لا ربا بين الوالد و ولده. يمكن تطبيق الفكرة المذكورة، لأنّ الربا موضوع للحرمة فنفيه نفى لها، و فى المقام حكم الضرر هو الحرمة و الضمان، فإذا نفى لزم من ذلك نفى الحرمة و الضمان، و ذلك عكس المقصود.

و عليه فلتصحيح تطبيق الفكرة المذكورة لا بدّ من أخذ عنوان الضرر مشيراً إلى مثل الوضوء حتى يكون المنفى هو الوضوء و من ثمّ حكمه و هو الوجوب. و هذا قابل للتأمل لان التعبير عن الوضوء بالضرر الذي هو نفس النقص ليس عرفياً، فان الوضوء يستوجب الضرر و سبب له لا أنه نفسه.

و في المحاورات العرفية و ان كان قد يستعمل اللفظ أحيانا بنحو المرآتية إلى شيء آخر، إلّا ان ذلك يختص بباب العنوان و المعنون، فالعنوان قد يطلق بنحو المرآتية على معنونه، و المصحح لذلك هوالاتحاد الثابت بينهما، فالعنوان عين المعنون و متحد معه، و هذا بخلافه في باب السبب و المسبب فانه لا يستعمل احدهما مرآة للآخر، فلا تستعمل كلمة النار مرآة للإحراق و لا بالعكس، و ما ذاك إلّا لعدم الاتّحاد بينهما.

و الأمر في المقام كذلك فان الضرر مسبب عن الوضوء و ليس عينه و عنوانا له.

هذا مضافا إلى انّ فكرة نفي الحكم بلسان نفي موضوعه لا يمكن تطبيقها على المقام من جهة أخرى، باعتبار أنّه عندنا مصطلحان:

موضوع و متعلّق، و الذي يصح نفي الحكم بنفيه هو الموضوع دون المتعلق، و في المقام الوضوء متعلق و ليس موضوعا فلا يصح بنفيه نفي الحكم.

و لتوضيح المصطلحين المذكورين نقول: انّ ما يلزم فرضه في المرتبة السابقة و بعد ذلك يثبت الحكم هو الموضوع. و أمّا ما يكون الحكم مقتضيا لإيجاده أو نفيه، و يكون تحقّقه من نتائج الحكم بدون ان يلزم فرضه في المرتبة السابقة فهو المتعلّق.

ففي قولنا: يجب الحجّ على المستطيع يكون المستطيع موضوعا، لأنّه متى ما فرض تحقّقه يثبت الحكم، بينما الحجّ متعلّق لأنّه لا يلزم فرضه في المرتبة السابقة و بعد ذلك يتحقق الوجوب، بل ان الوجوب يحرك نحو تحقيقه، بخلاف ذلك في المستطيع، فانّ الوجوب لا يحرك نحو تحقيقه.

و في قولنا: الربا محرم، يكون الربا موضوعا للحرمة، لأنّه متى ما فرض صدق الربا على البيع أو القرض كان ارتكابه محرما، فالربا موضوع و ارتكابه متعلق، و في مثل ذلك يصح نفي الحكم بلسان نفي الموضوع، فيقال مثلا: «لا ربا بين الوالد و ولده». و هذا بخلافه في مثل الوضوء، فأنّه متعلق حيث يجب ايجاده، لا أنّه على تقدير فرض تحقّقه يصير واجبا.

و الوجه في اختصاص الفكرة السابقة بذلك هو الوجدان العرفي فهل ترى يصح ان يقال لا وضوء عند الضرر و يقصد بذلك أنّه ليس بواجب؟ كلا لا يصح ذلك، و هذا بخلافه في مثل: لا ربا بين الوالد و ولده فانه يصح، إذ الربا إذا لم يتحقق لم تثبت الحرمة، و هذا بخلافه في الوضوء فانه إذا لم يتحقق لم يلزم انتفاء الوجوب.

ان ما ذكرناه مطلب وجداني. و نكتته هي أن الموضوع إذا لم يتحقق لم يتحقق الحكم، و لذا يصح التعبير بانتفاء الموضوع بقصد إفادة انتفاء الحكم، و هذا بخلافه في المتعلق فان انتفاءه لا يستلزم انتفاء الحكم، فمن لا يتوضأ عصياناً لا ينتفى الوجوب عنه، و من هنا لا يصح التعبير عن انتفاء هذا بانتفاء ذاك.

[الصحيح أن يقال: أنه توجد لدينا فقرتان: فقرة «لا ضرر» و فقرة «لا ضرار»، و كل واحدة منهما يمكن ان يستفاد منها غير ما يستفاد من الأخرى، و لا ينبغي التعامل معهما بشكل واحد.]

نظریه مرحوم آخوند در مورد مفهوم حدیث لا ضرر

مفهوم حدیث لا ضرر، نفی حکم به لسان نفی موضوع می‌باشد یعنی موضوع، اثری نداشته و حکمی بر آن مترتب نمی‌شود.

استدلال مرحوم آخوند

اثبات حقیقت و ماهیت به دو گونه است. گاهی اثبات حقیقی و واقعی است. مثل «زید انسان» که انسان بودن حقیقتاً بر زید صادق است. و گاهی ادعایی و تنزیلی است. مثل «زید آسد» که به خاطر داشتن شجاعت که بارزترین خصیصه آسد، زید نازل منزله آسد می‌شود.

حال در جانب نفی جنس نیز همین دو قسم وجود دارد. گاهی نفی جنس و ماهیت، حقیقتاً و واقعاً می‌باشد، مثلاً در منزلی که هیچ مردی وجود ندارد گفته می‌شود «لا رجل فی الدار» یا نماز بدون رکوع اصلاً نماز نیست. و گفته می‌شود، «لا صلاة الا بالركوع» و ... و گاهی نفی جنس ادعاءً او تنزیلاً می‌باشد، یعنی امر موجود نازل منزله معدوم قرار می‌گیرد، از این باب که آثار و خواص موجود را ندارد. مثلاً گفته می‌شود: «لا علم الا بالعمل» یعنی علم بدون عمل، علم نیست نه اینکه واقعاً علم نباشد، علم یعنی دانستن و دانایی و در اینجا علم هست، ولی از آنجا که علم واقعی به دنبال عمل نیز می‌آید و این علم این اثر را ندارد، لذا وجودش کالعدم و گویاً اصلاً علمی نیست.

و هکذا در مثال «لا عمل الا بالنیة»، «لا صلاة لجاز المسجد الا فی المسجد»^۱ که قطعاً نماز در منزل نماز و صحیح نیز هست، ولی از آنجا که در مقایسه با نماز در مسجد آثار نماز در مسجد را ندارد (خصوصاً در آنجا که نماز در منزل یک ثواب و نماز در مسجد هزار یا ده هزار یا صد هزار یا یک میلیون ثواب دارد). پس گویا اصلاً نماز در منزل نماز نیست.

به عقیده مرحوم آخوند در تمام مواردی که بلاء نفی جنس شروع می‌شود، منظور نفی جنس است، منتها گاهی حقیقتاً و گاهی از باب «إذا تعذرة الحقیقه فالاقرب المجازة اولی»^۲ ادعائاً و تنزیلاً، نفی جنس می‌شود و یکی از آن

۱. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۸؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۷۸، حدیث اول.

۲. قاعده «إذا تعذرت الحقیقه فالاقرب المجازات اولی» از قواعد عقلایی است که عرف عقلا در محاورات خود به آن تمسک می‌نمایند و به این معنا است که اگر در موردی، اراده معنای حقیقی از لفظ متعذر باشد، و آن لفظ دارای معانی مجازی متعددی باشد ولی معلوم نباشد که در کدام یک از معانی استعمال شده است، باید «اقرب المجازات الی الواقع» یعنی نزدیک‌ترین معنای مجازی به معنای حقیقی را برگزید.

برای مثال، در روایات باب استصحاب آمده است: «لا تنقض الیقین بالشک؛ یقین را با شک نقض نکن»، چون معنای حقیقی نقض، باز کردن و جدا کردن اجزای چیزی است که محکم به هم متصل می‌باشند و از آنجا که یقین چیزی نیست که دارای هیئت اتصالی باشد تا بتوان استحکام آن

موارد جمله «لا ضرر و لا ضرار» است که ظاهراً نفی جنس می‌کند یعنی اصلاً ضرری وجود ندارد ولی در واقع نفی جنس ادعائاً و تنزیلاً می‌باشد، زیرا حقیقتاً ضرر وجود دارد. فی المثل معامله ضرری، وضوی ضرری، و ... ولی از آنجا که آثار و احکام آنها مرتفع است، پس گویا اصلاً ضرری نیست. علاوه بر اینکه همانطور که از مثالهای بالا روشن شد استعمال در نفی ادعائی استعمالی شایع می‌باشد و در روایات زیادی استعمال شده است.

را نقض نمود، اراده معنای حقیقی نقض متعذر است و «لا تقض» در معنای مجازی استعمال شده است. نقض، در محل بحث، دارای دو معنای مجازی است:

۱. معنای مجازی اقرب) یعنی رفع امر ثابت و مستحکمی که اقتضای ثبوت دارد، مانند: زوجیت دایمی و ملکیت که در آنها استعداد و اقتضای بقا وجود دارد، مگر اینکه برای مثال، طلاق محقق شده و سبب از بین رفتن علقه زوجیت گردد.

۲. معنای مجازی ابعده: یعنی مطلق رفع ید از چیزی و ترک عمل به آن، هر چند اقتضای ثبوت نیز نداشته باشد، مانند: زوجیت غیر دائم.

مرحوم «شیخ انصاری» می‌گوید: معنای مجازی اول به معنای حقیقی اقرب نزدیک‌تر و مناسب‌تر است، سپس نتیجه می‌گیرد که استصحاب در صورتی حجت است که متیقن، اقتضا و استعداد بقا را داشته باشد و در رافع شک باشد.

مرتضی انصاری، فرائد الاصول، ج ۲، ص ۵۷۴.

محمد جعفر جزایری، منتهی الدراییه فی توضیح الکفایه، ج ۷، ص ۱۰۶.

محمد جواد ذهنی تهرانی،، تحریر الفصول، ج ۵، ص (۸۳۵-۸۳۴).

محمد فاضل لنکرانی، کفایه الاصول، ج ۵، ص (۲۴۸-۲۵۵).

محمد کاظم خراسانی،، کفایه الاصول، ص ۴۴۴.

تفاوت نظریه شیخ انصاری (ره) و نظریه مرحوم آخوند (ره)

طبق نظریه شیخ اعظم مراد از حدیث لا ضرر، نفی حکم ضرری و شارع حکم ضرری را در حق مکلفین جعل نکرده است و طبق نظریه مرحوم آخوند نیز مفاد حدیث لا ضرر، نفی حکم ضرری است، لکن نفی حکم به لسان نفی موضوع می‌باشد. مصنف دو تفاوت، بین نظریه شیخ انصاری و نظریه مرحوم آخوند بیان می‌کنند.

تفاوت نظری

طبق نظریه شیخ انصاری لفظ ضرر، در معنای حکم استعمال شده، خواه این استعمال به نحو مجاز باشد یعنی کلمه ضرر به صورت مجازی در حکم استعمال شده و یا به نحو حقیقت عرفیه، یعنی از ضرر، حکم اراده شود و یا اینکه کلمه حکم قبل از واژه ضرر به نحو مجاز در حذف در تقدیر گرفته شود، لکن طبق نظریه آخوند خراسانی لفظ ضرر در معنای خودش استعمال شده است.

مثال

در قضیه «الوضوء واجب» وضو موضوع و کلمه «واجب» حکم می‌باشد، طبق نظریه سوم، لفظ ضرر در «واجب» که حکم می‌باشد، استعمال شده است و طبق آن حکم ضرری نفی شده است و طبق نظریه چهارم، لفظ ضرر در وضو که موضوع است استعمال شده و طبق آن موضوع ضرری نفی شده است.

تفاوت عملی

طبق نظریه شیخ انصاری، چون حکم ضرری نفی شده است، لذا هر حکم ضرری منفی است، خواه این ضرر نشأت گرفته از موضوع یا نشأت گرفته از اسباب و مقدمات موضوع باشد، ولی طبق نظریه آخوند خراسانی، چون موضوع ضرری نفی شده است، لذا در صورتیکه ضرر از جانب موضوع باشد، حکم منتفی می‌شود لکن در صورت ضرری بودن مقدمات وضو، وجوب باقی است و بوسیله حدیث لا ضرر حکم منتفی نمی‌شود.

مثال اول

گاهی خود وضو گرفتن برای شخص و گاهی تحصیل مقدمات وضو ضرری است، طبق نظریه شیخ انصاری در هر دو صورت، حکم وجوب وضو، نسبت به مکلف منتفی می‌باشد. لکن طبق نظریه آخوند وجوب در صورت ضرری بودن وضو، منتفی است و در صورت دوم یعنی ضرری بودن تحصیل مقدمات وضو، حکم وجوب وضو باقی است.

مثال دوم

گاهی اعمال حج بر مکلف و در بعضی اوقات مقدمات آن، مثل طی طریق تا مکه برای مکلف ضرری است، طبق نظریه شیخ انصاری در هر دو صورت، وجوب حج در حق مکلف منتفی است و طبق نظریه آخوند خراسانی در صورت ضرری بودن اعمال حج، وجوب منتفی می‌گردد و در صورت ضرری بودن مقدمات حج حکم وجوب برداشته نمی‌شود.

FG

۱. تفاوت نظری: طبق نظر شیخ اعظم، ضرر در حکم استعمال شده و طبق

نظر مرحوم آخوند، در حکم استعمال شده است.

۲. تفاوت عملی: طبق نظر شیخ اعظم چه منشأ ضرر، موضوع یا مقدمات

موضوع باشد حکم منتفی است ولی طبق نظر آخوند

در صورت ضرری بودن موضوع، حکم منتفی است.

تفاوت‌های نظریه شیخ اعظم
و مرحوم آخوند

تطبيق

الاستدلال على الرأى الرابع

استدلال بر نظرية چهارم

والرأى الرابع يرى ان المقصود من الحديث نفي الحكم بلسان نفي الموضوع.

صاحب نظرية چهارم اعتقاد دارد مفهوم حديث ، نفي کردن حکم، به لسان نفي موضوع می باشد.

«والفرق بين هذا الرأى والرأى الثالث: أن الثالث يجعل كلمة الضرر مستعملةً فى الحكم ودالّة عليه، بينما هذا الرأى يرى أنها مستعملةً فى الموضوع دون الحكم».

و تفاوت بين این نظریه و نظریه سوم این است که: نظریه سوم، کلمه ضرر را استعمال در حکم نموده و دلالت بر آن (حکم) داشت، در حالی که صاحب این نظریه اعتقاد دارد که ضرر در موضوع استعمال شده نه در حکم.

ففى قولنا: الوضوء واجب يكون الوضوء بمنزلة الموضوع و الوجوب حکما، و على الرأى الثالث تكون كلمة «الضرر» مستعملةً فى الوجوب، بينما على الرأى الرابع تكون مستعملةً فى الوضوء. هذا فارق.

پس طبق نظریه ما، وضو به منزله موضوع، و وجوب، حکم می باشد، و بنابر نظریه سوم کلمه «ضرر» استعمال در وجوب شده است، در حالی که بنابر نظریه چهارم، استعمال در وضو می باشد، این یک تفاوت (نظری بین دو نظریه) است.

«وفارق ثان أنه على الرأى الثالث ينتفى الحكم كلما استوجب الضرر، سواء كان الضرر بسبب موضوعه أو بعض مقدماته، و هذا بخلافه على الرأى الرابع فانه لا ينتفى إلا إذا كان موضوعه ضرريا، ولا يكفى لا تنفائه كون مقدماته ضررية».

و تفاوت دوم اینکه بنابر نظریه سوم (نظریه شیخ اعظم)، حکم منتفی می شود در هر موردی که آن (حکم) ضرر را در پی داشته باشد، خواه این ضرر به خاطر موضوع باشد یا بعضی از مقدماتش، و این به خلاف نظریه چهارم است (نظریه مرحوم آخوند) زیرا (طبق نظریه چهارم) آن (حکم) منتفی نمی شود مگر هنگامیکه موضوع آن ضرری باشد، و کفایت نمی کند برای انتفاء آن (حکم) مقدماتش ضرری باشد.

«ففى مثال الوضوء تارةً نقترض أن الوضوء نفسه ضررى، و اخرى يفترض أن مقدمات تحصيل الوضوء تستوجب الضرر، ففى الحالة الاولى يرتفع وجوب الوضوء بدون فرق الاحتمالين، و فى الحالة الثانية يرتفع وجوب الوضوء على الاحتمال الثالث ولا يرتفع على الاحتمال الرابع».

پس در مثال وضو، گاهی فرض می کنیم، خود وضو ضرری است و گاهی فرض می شود مقدمات تحصيل وضو، ضرر را در پی دارد، پس در حالت اول (ضرری بودن وضو) وجوب وضو برداشته می شود بدون فرق بین دو احتمال و در حالت دوم (ضرری بودن مقدمات وضو) وجوب وضو بنابر احتمال سوم (نظریه مشهور) برداشته می شود و بنابر احتمال چهارم (نظریه آخوند) برداشته نمی شود.

«واستدل الآخوند على رأية هذا بأنّه: بعد عدم امکان ارادة نفي الحقيقة حقيقة، فاقرب المجازات هو نفيها ادعاءً، مضافاً إلى أنّ التركيب المذكور كثيراً ما يستعمل في النفي الادعائي بخلاف غيره من المعاني».

مرحوم آخوند خراسانی بر نظریه‌اش استدلال کرده است به اینکه: بعد از آنکه نفي کردن حقیقت، به نحو حقیقی امکان نداشت پس نزدیک‌ترین مجازات، نفي آن (حقیقت) به نحو ادعائی است، علاوه بر اینکه ترکیب ذکر شده در بسیاری از موارد در نفي ادعائی، استعمال می‌شود به خلاف معانی دیگر (مثل نفي یا نهی حقیقی).

Sc01:10:35

اشکال بر نظریه محقق خراسانی (ره)

دو اشکال بر نظریه مرحوم آخوند وارد است، در اشکال اول، تطبیق روایت بر نظریه مرحوم آخوند را دشوار و در اشکال دوم، تطبیق روایت بر نظریه چهارم ممتنع دانسته می‌شود.

اشکال اول

تطبیق قاعده نفی حکم به لسان نفی موضوع، در مورد حدیث لا ضرر دشوار است، زیرا در مثل مسأله «لا ربا بین الولد وولده» ربا، موضوع برای حرمت می‌باشد و این حکم کلی (حرام بودن ربا) در جای دیگر ثابت شده است و شارع در این روایت در صدد بیان عدم تحقق ربا، بوسیله نفی کردن موضوع (ربا) می‌باشد، پس حکم حرمت که برای طبیعت ربا ثابت گردیده، در اینجا مترتب نمی‌باشد، لکن در حدیث لا ضرر، نفس ضرر موضوع حرمت می‌باشد، و اگر مانند روایت «لا رباء بین الوالد وولده» قاعده نفی حکم به لسان نفی موضوع در آن جاری شود معنایش نفی حرمت و نفی ضمان است^۱ و این عکس مقصود و مراد از حدیث لا ضرر می‌باشد، زیرا غرض از روایت مذکور اثبات حرمت تکلیفی ضرر رساندن و همچنین ضمان آور بودن، می‌باشد، و حال آنکه طبق نظریه مرحوم آخوند (نفی حکم به لسان نفی موضوع) با ائتفاء ضرر باید حکم آن یعنی حرمت منتفی باشد در حالیکه غرض از روایت، اثبات حرمت ضرر رساندن به غیر می‌باشد و اگر کسی به دیگری ضرر رساند ضامن می‌باشد.

تبصره

البته می‌توان با یک چاره و از طریق دیگری این ساختاری که ذکر شده است را مانند روایت «لا رباء بین الوالد وولده» معنا کرد و آن اینکه از لفظ ضرر به حمل شائع صناعی^۲، مصادیق آن مثل وضو اراده شده است، یعنی زمانیکه گفته می‌شود، «لا ضرر» یعنی «لا وضوء» زیرا وضو، وضوی ضرری می‌باشد، لذا حکم (وجوب) بر آن مترتب نمی‌باشد.

۱. اگر حکمی برای ضرر باشد، آن حکم حرمت و ضمان است و اگر در آن مسامحه باشد زیرا ضرر به معنای نقص است پس ضرر حکمی نخواهد داشت و آنچه حرام و ضرر را در پی دارد ضرر است که به معنای ضرر رساندن می‌باشد. (مؤلف)

۲. حمل شائع صناعی در جایی است که موضوع و محمول مفهوم و ماهیتشان متفاوت و مختلف است. اما در وجود و هستی با یکدیگر اتحاد و دوگانگی دارند: یعنی یک وجود است که هر دو مفهوم از آن انتزاع می‌شود. برخی از موارد حمل شائع صناعی عبارتند از: حمل ماهیت جوهری بر فردش، مانند: حسن انسان است. حمل مفهوم عرضی بر جوهر، مانند: زغال سیاه است. حمل یک مفهوم عرضی بر مفهوم عرضی دیگر، مانند: خندان رونده است. (واژه شناسی اصطلاحات اصول فقه، ص: ۱۰۴)

البته صحت چنین ادعائی متوقف براین است که لفظ ضرر عرفاً به عنوان^۱ مرأه و آینه تمام نمای وضو قرار گیرد و این استعمال مرآتی، استعمال عنوان در معنون است، و در حدیث لا ضرر عنوان، مفهوم ضرر و مراد از معنون، مصداق خارجی ضرر مثل وضوی ضرری می‌باشد.

تحقیقی پیرامون استعمالات مرآتی (استعمال عنوان در معنون)

مفهوم یک ماهیت و مصادیق عینی آن در مواردی که حکم شارع یا مولا به ماهیت کلی تعلق می‌گیرد، چون ماهیت کلی هم دارای مفهوم و هم دارای مصداق است، به مفهوم ماهیت، «عنوان» یا «وجه» و به مصادیق و افراد خارجی آن «معنون» گفته می‌شود؛ برای مثال، در امر به نماز (صل) مفهوم صلات «عنوان» و مصادیق خارجی نماز «معنون» می‌باشد.

استعمال مرآتی و استعمال عنوان در معنون، استعمال اسم و اراده مسمی می‌باشد، مثلاً شارع می‌فرماید: «صل» و از آن افراد خارجی صلات را اراده کرده است.

صحت استعمال عنوان در معنون، به خاطر اتحاد و این همانی بین عنوان و معنون است، یعنی عنوان خود معنون و معنون عین عنوان می‌باشد، مثلاً «الانسان عالم» عنوان انسان در مصادیق آن استعمال شده است، زیرا مفهوم انسان در عالم خارج، در ضمن زید و بکر و خالد و محقق می‌باشد.

عدم تطبیق استعمال مرآتی در حدیث لا ضرر

در مواردیکه رابطه بین دو لفظ (مثل ضرر و حرمت)، رابطه سبب و مسبب باشد، نمی‌توان یکی را ذکر کرده و از آن اراده دیگری شود زیرا بین سبب و مسبب این همانی و اتحاد وجود ندارد، در حالیکه شرط استعمال مرآتی، اتحاد بین عنوان و معنون می‌باشد و در حدیث لا ضرر، رابطه بین ضرر و وضو، رابطه سبب و مسبب است، لذا نمی‌توان از ضرر اراده حرمت نمود..

FG

شرط استعمال مرآتی ← شرط استعمال مرآتی اتحاد بین عنوان و معنون است.

۱. «كما تقول: «الانسان ضاحك» أو «الانسان في خسر» فتشير بمفهوم «الانسان» إلى أشخاص أفراد و هي المقصودة في الحكم و ليس ملاحظة المفهوم في الحكم و جعله موضوعاً إلا للتوصل إلى الحكم على الأفراد، فيسمى المفهوم حينئذٍ «عنواناً» و المصداق «معنوناً». (الشيخ محمد رضا المظفر. المنطق. ص

تطبيق

مناقشه الرأي الرابع

این مناقشه نظریه چهارم است.

و يمكن ان يناقش الرأي المذكور بأن فكرة نفي الحكم بلسان نفي موضوعه يصعب^١ تطبيقها في المقام.

و ممكن است مناقشه شود در نظریه مذکور به اینکه اندیشه نفي کردن حکم به وسیله نفي کردن موضوع آن، تطبيق آن در مقام دشوار می باشد.

ففي مثل قولنا: لا^٢ رياء بين الوالد وولده. يمكن تطبيق الفكرة المذكورة، لأن الربا موضوع للحرمة فنفية نفي^٣ لها، وفي المقام حكم الضرر هو الحرمة والضمان، فاذا نفي لزم من ذلك نفي الحرمة والضمان وذلك^٤ عكس ال مقصود.

پس در کلام ما: «بين پدر و فرزند ربا نیست»، تطبيق اندیشه ذکر شده، ممکن است، زیرا ربا موضوع برای حرمت است، پس نفي آن (ربا) نفي برای آن (حرمت) است، و در مقام حکم ضرر همان حرمت و ضمان است، پس هنگامیکه نفي گردد لازم می آید از آن، نفي کردن حرمت و ضمان، و آن بر خلاف مقصود می باشد.

و عليه فلتصحیح تطبيق الفكرة المذكورة لا بد^٥ من أخذ عنوان الضرر مشيراً إلى مثل الوضوء يكون المنفی هو الوضوء ومن ثم حكمه و هو الوجوب. وهذا قابل للتأمل لأن التعبير عن الوضوء بالضرر الذي هو نفس التفص ليس عرفياً، فان الوضوء يستوجب الضرر و سبب له لا أنه نفسه.

و بنابراین پس برای تصحیح تطبيق اندیشه مذکور چاره ای نیست از اینکه، عنوان ضرر را (از باب حمل شائع صناعی) به عنوان اشاره کننده به مصادیق قرار دهیم مثل وضو، تا آنچه مورد نفي قرار می گیرد وضو باشد و به تبع او نیز حکمش که وجوب است نفي می شود و این قابل تأمل است، زیرا تعبیر کردن از وضو به ضرری که به معنای نقص است، عرفی نیست، زیرا وضو، موجب ضرر می باشد و سبب برای آن است نه اینکه وضو نفس ضرر باشد. وفي المحاورات العرفية وان كان قد^٥ يستعمل اللفظ أحياناً بنحو المرآتية إلى شيء آخر، إلا ان ذلك يختص بباب العنوان المعنون، فالعنوان قد يطلق بنحو المرآتية على معنونه، والمصحح لذلك هو الاتحاد الثابت بينهما، فالعنوان عين المعنون و متحد معه،

١. خبر «أن».

٢. لا «ی نفي جنس».

٣. مشار اليه: نفي الحرمة والضمان.

٤. لام موصول

٥. قد تقليل.

در گفتگوهای عرفی اگر چه گاهی لفظ استعمال می‌شود به گونه‌ی مرآتیت به سوی شی دیگری، مگر آنکه آن اختصاص به باب عنوان و عنوان دارد، پس عنوان گاهی به گونه‌ی مرآتیه بر معنون اطلاق می‌شود و آنچه آن (اطلاق را) صحیح می‌کند اتحادی (این همانی) است که بین آنها ثابت است، پس عنوان عین معنون و متحد با آن است. وهذا بخلافه فی باب السبب والمسبب فانه لا يستعمل احدهما مرآة للآخر، فلا تستعمل كلمة النار مرآة للإحراق ولا بالعكس، و ما ذاك إلا لعدم الاتحاد بينهما.

و این به خلاف آن در باب سبب و مسبب می‌باشد، پس یکی بر دیگری در حالیکه مرآه است، استعمال نمی‌شود، پس کلمه «آتش» در حالیکه مرآه از سوزاندن است، استعمال نمی‌شود و نه بر عکس آن و نیست آن (عدم صحت استعمال) مگر به خاطر عدم اتحاد بین آنها.

والأمر فی المقام كذلك فان الضرر مسبب عن الوضوء وليس عینه وعنوانا له.

وقضیه در مسأله چنین است، زیرا ضد و مسبب از وضو است و عین آن و عنوان برای آن نیست.

Sc02:19:10

۱. حال از تستعمل.

۲. «ما» ی نافیة.

اشکال دوم

در اشکال اول بیان شد که تطبیق دادن قاعده نفی حکم به لسان نفی موضوع، بر حدیث لا ضرر مشکل است، و در این اشکال تطبیق دادن این قاعده بر حدیث لا ضرر ممتنع دانسته می‌شود.

توضیح

در نزد فقهاء دو اصطلاح وجود دارد. ۱- اصطلاح موضوع ۲- اصطلاح متعلق. که ابتدا باید این دو اصطلاح به عنوان مقدمه بیان شود.

۱- موضوع

موضوع، امری است که تصور آن در مرحله سابق و قبل از حکم کردن لازم است، زیرا بدون تصور موضوع، نمی‌توان حکمی را بر آن مترتب کرد، مثل مسأله استطاعت، که ابتدا باید مکلف مستطیع تصور گردد سپس وجوب بر مکلف مستطیع ثابت گردد.

۲- متعلق

متعلق^۱ امری است که در مرحله سابق و قبل از حکم کردن، تصور نمی‌شود بلکه بعد از حکم کردن، مکلف باید آنرا بوجود آورد، مثلاً وقتی حکم به وجوب حج می‌شود، این وجوب، مکلف را برای انجام و تحقق متعلق تحریک می‌کند، پس متعلق همان چیزی است که مکلف به انجام آن بعد از صدور حکم برانگیخته می‌شود.

مثال:

وقتی مولا به عبدش می‌گوید: برای من آب بیاور. عبد، موضوع است و وجوب حکم می‌باشد و آب آوردن متعلق می‌باشد.

بیان عدم تطبیق حدیث لا ضرر بر نظریه مرحوم آخوند^۲

با توجه به توضیح پیرامون دو اصطلاح موضوع و متعلق روشن می‌شود که قاعده نفی حکم به لسان نفی موضوع، در موضوع جاری می‌گردد نه در مورد متعلق، مثلاً در مسأله ربا، ربا موضوع برای حرمت است زیرا وقتی ربا در

۱. «لا اشکال فی ان کل حکم له متعلق و موضوع. و المراد من المتعلق هو ما یطالب به العبد من الفعل او الترتک کالحج و الصلاة، و الصوم و غیر ذلک من الأفعال». (محمد حسین نائینی، فوائد الاصول، ج ۱، ص ۱۴۵).

۲. مصنف در این درس نظریه مرحوم آخوند را نپذیرفتند و استدلال ایشان را مردود دانستند لکن در کتاب کفایة الاصول فی اسلوبها الثانی که شرح کتاب کفایة الاصول می‌باشد نظریه مرحوم آخوند را قبول کردند. ر ک کفایة الاصول فی اسلوبها الثانی ج ۴، ص ۲۲۰.

یک معامله‌ای مثل بیع یا قرض، تصور نشود، اصلاً حرمت بر آن مترتب نمی‌گردد. لکن در حدیث لاضرر مثل مسأله وضوی ضرری، وضو متعلق است، یعنی در مرحله سابق و قبل از حکم کردن، لحاظ نمی‌گردد بلکه هنگامیکه حکم وجوب بر آن مترتب گردد مکلف باید، در صدد ایجاد وضو برآید.

علت جریان قاعده مذکور در مورد موضوع و عدم جریان آن در مورد متعلق، یک امر وجدانی است، و عرف ملاک و میزان در تشخیص آن می‌باشد و عرف در جایی که گفته شود: «لا رباء بین الوالد وولده» و مراد از آن عدم حرمت ربا بین پدر و فرزند باشد، این را عرف می‌پسندد، لکن در جایی که گفته شود «لا وضوء عند الضرر» و مقصود عدم وجوب باشد، این را عرف نمی‌پسندد.

تفاوتی دیگر بین موضوع و متعلق

تفاوت دیگر بین موضوع و متعلق آن است که؛ بدون تصور موضوع، حکم بر آن مترتب نمی‌گردد، لذا اگر موضوع در عالم خارج محقق نشود، حکم نیز ثابت نمی‌گردد، پس انتفاء موضوع مستلزم انتفاء حکم می‌باشد، اما این مطلب در مورد متعلق صادق نیست، بلکه متفی شدن متعلق، هیچ ملازمه‌ای با انتفاء حکم ندارد، لذا انتفاء متعلق، انتفاء حکم را در پی ندارد، مثلاً شخصی از روی عصیان عمداً وضو نگیرد، آن شخص مرتکب گناه شده است، لکن حکم وجوب وضو به حال خودش باقی است، با اینکه متعلق متفی می‌باشد.

FG

۱. موضوع: امری که تصور آن قبل از حکم کردن لازم است. مثل مستطیع بودن
۲. متعلق: امری که قبل از حکم، تصور نمیشود و مکلف باید آنرا بوجود آورد. مثل حج

تعریف موضوع و متعلق
از منظر فقها

تطبيق

هذا مضافاً إلى أنّ فكرة نفي الحكم بلسان نفي موضوعه لا يمكن تطبيقها على المقام من جهة أخرى، باعتبار أنه عندنا مصطلحان:

علاوه بر این، اندیشه نفی کردن موضوع، از جهت دیگری امکان ندارد در مسأله (حدیث لاضرر) تطبیق شود، به این اعتبار که نزد ما دو اصطلاح است:

موضوع و متعلق، والذی یصح نفي الحكم بنفيه هو الموضوع دون المتعلق، و فی المقام الوضوء متعلق و لیس موضوعاً فلا یصح بنفيه نفي الحكم.

موضوع و متعلق، و آنچه نفی حکم به نفی آن صحیح است موضوع است نه متعلق، و در مسأله، وضو متعلق است و موضوع نیست پس نفی کردن حکم بوسیله نفی کردن آن (موضوع) صحیح نمی باشد.

ولتوضیح المصطلحين المذكورين نقول: إنَّ ما يلزم فرضه في المرتبة السابقة وبعد ذلك يثبت الحكم هو الموضوع. واما ما يكون الحكم مقتضياً لا يجاده أو نفيه، ويكون تحققه من نتائج الحكم بدون ان يلزم فرضه في المرتبة السابقة فهو المتعلق.

و برای توضیح این دو اصطلاح می‌گوئیم: آنچه تصورش در مرتبه سابق لازم است و بعد از آن حکم ثابت می‌شود، موضوع است. ولی آنچه حکم اقتضاء برای ایجاد یا نفی آن می‌باشد، و تحقق آن از نتیجه‌های حکم می‌باشد بدون آنکه تصورش در مرتبه سابق لازم باشد، متعلق است.

ففي قولنا: يجب الحج على المستطيع يكون المستطيع موضوعاً، لأنه متى^۱ ما فرض تحققه يثبت الحكم، بينما الحج متعلق لأنه لا يلزم فرضه في المرتبة السابقة وبعد ذلك يتحقق الوجوب، بل ان الوجوب يحرك نحو تحقيقه، بخلاف ذلك في المستطيع، فان الوجوب لا يحرك نحو تحقيقه.

پس در کلام ما: حج بر مستطيع واجب است، مستطيع موضوع می‌باشد، زیرا هر وقت وجودش فرض شود، حکم ثابت می‌شود، در حالی که حج متعلق است زیرا تصور حج در مرتبه سابق بر حکم لازم نیست و بعد از حکم وجوب حج محقق می‌شود، بلکه وجوب (مکلف را) به سوی تحقق آن، تحریک نمی‌کند، به خلاف آن در مستطيع، پس وجوب (شخصی را) به سوی تحقق آن (استطاعت) تحریک نمی‌کند.

ففي قولنا: الربا محرم، يكون الربا موضوعاً للحرمة، لأنه متى فرض صدق الربا على البيع^۲ أو القرض كان ارتكابه محرماً، فالربا موضوع وارتكابه متعلق، وفي مثل ذلك يصح نفى الحكم بلسان نفى الموضوع، فيقال مثلاً: «لا ربا بين الوالد وولده». وهذا بخلافه في مثل الوضوء فإنه متعلق حيث يجب ایجاده، لا أنه على تقدير فرض تحققه يصير واجباً.

پس در کلام ما: ربا حرام است، ربا موضوع برای حرمت می‌باشد، زیرا وقتی صادق بودن ربا بر بیع یا قرض تصور شود، ارتکاب آن حرام می‌باشد، پس ربا موضوع و ارتکاب آن متعلق است و در مثل آن نفی حکم به لسان نفی موضوع صحیح می‌باشد، پس گفته می‌شود مثلاً: «بین پدر و فرزند ربا نیست» و این به خلاف آن در مثل وضو است، پس آن (وضو) متعلق است از این جهت که بوجود آوردن آن واجب است نه اینکه بعد از محقق شدن، واجب شود.

۱ □فظ «متي» هرگاه به همراه «ما» استعمال شود، غائباً شرطیه خواهد بود. (استاد)

۲. ربای در بیع؛ دو کالای مکمل و موزون از یک جنس، معامله بشود در حالیکه یکی بیشتر از دیگری باشد مثلاً فروختن یک کیلو گندم در عوض دو کیلو گندم، ولی ربای قرضی، آن است که قرض دهنده هنگام قرض شرط کند که قرض گیرنده، علاوه بر قرض، چیزی دیگری را هم بدهد. (آموزشیار)

والوجه في اختصاص الفكرة السابقة بذلك هو الوجدان العرفي فهل ترى^١ يصح أن يقال: لا وضوء عند الضرر ويقصد بذلك انه ليس بواجب؟ كلا يصح ذلك، وهذا بخلافه في مثل: «لا ربا بين الوالد وولده فانه يصح، إذ الربا إذا لم يتحقق لم تثبت الحرمة، وهذا بخلافه في الوضوء فانه إذا^٢ لم يتحقق لم يلزم انتفاء الوجوب.

وعلت در اختصاص داشتن اندیشه سابق به آن، عرف می‌باشد، پس آیا اعتقاد داری که صحیح است گفته شود: هنگام ضرر وضو نیست و قصد شود به آن اینکه آن واجب نیست؟ هرگز آن صحیح نیست، و این بر خلاف مثل: «بین پدر و فرزند ربا نیست» است که (استعمال آن) صحیح است، زیرا وقتی ربا موجود نشود، حرمت نیز بوجود نمی‌آید و این بر خلاف وضو است، پس زمانیکه موجود نشود، انتفاء وجوب لازم نمی‌آید.

إنَّ ما ذكرناه مطلبٌ وجدانيٌّ ونكتهُ هي أنَّ الموضوعَ إذا لم يتحقق لم يتحقق الحكمُ، ولذا يصح التعبيرُ بانتفاء الموضوع بقصد افادة الحكم، وهذا بخلافه في المتعلق فإنَّ انتفائه لا يستلزمُ انتفاء الحكم، فمن^٣ لا يتوفأ عصباناً لا ينتفي الوجوبُ عنه، ومن هنا لا يصح التعبيرُ عن انتفاء هذا بانتفاء ذاك.

آنچه ذکر کردیم مطلبی وجدانی است و نکته آن این است که، تا وقتی موضوع ایجاد نشود حکم نیز ایجاد نمی‌شود، و به خاطر همین تعبیر به منتفی بودن موضوع به قصد فائده بخشیدن حکم صحیح است و این به خلاف متعلق است، زیرا انتفاء آن (متعلق) انتفاء حکم را در پی ندارد، پس اگر کسی به خاطر گناه کردن وضو نگیرد، وجوب از او برداشته نمی‌شود و از اینجاست که تعبیر از انتفاء این (حکم) به انتفاء آن (متعلق) صحیح نمی‌باشد.

Scor: ۳۰: ۲۷

۱. یعنی تعقد.

۲. «إذا» شرطیه؛ جواب اذا م یلزم.

۳. «من» شرطیه.

چکیده

۱. نظریه محقق خراسانی: وقتی حمل کردن حدیث لا ضرر بر معنای حقیقی صحیح نباشد، حمل بر نزدیکترین معنای مجازی، از باب «اذا تعذرت الحقیقه فالاقرب المجازات اولی» لازم است.
۲. مصنف دو تفاوت بین نظریه سوم و چهارم مطرح کردند:
الف) طبق نظریه سوم، لفظ ضرر در معنای حکم، و طبق نظریه چهارم در معنای خودش استعمال می‌گردد.
ب) طبق نظریه سوم چون حکم ضرری نفی شده، لذا هر حکم ضرری مطلقاً منتفی می‌باشد، لکن طبق نظریه چهارم چون موضوع ضرری نفی شده است، لذا فقط ضرر نشأت‌گرفته از موضوع، نفی می‌گردد.
۳. مصنف: دو اشکال بر مختار محقق خراسانی وارد است:
الف) تطبیق نظریه مرحوم آخوند بر حدیث لا ضرر مشکل است، زیرا موضوع حرمت، ضرر می‌باشد و اگر از حدیث نفی حرمت قصد شود، خلاف مقصود لازم می‌آید.
ب) تطبیق نظریه مرحوم آخوند بر حدیث لا ضرر امکان ندارد، زیرا قاعده نفی حکم به لسان نفی موضوع، در موضوع جاری می‌شود و در متعلق جاری نیست.
۴. موضوع حکم: امری که تصور آن در مرحله سابق لازم است مثلاً استطاعت
۵. متعلق حکم: امری که قبل از حکم، تصور نمی‌شود و مکلف باید آنرا بوجود آورد. مثل حج